برنامه‌ریزی

۱

دوم دبستان

از مجموعه داستان‌هائی از زبان حیوانات

برنامه موش کور

بسته‌ی مهارتی توسعه‌ی سواد خواندن

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

«وای هوا چقدر سرد است! در چنین هوایی هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد از رختخواب بیرون بیاید. تازه؛ از رختخواب بیرون بیایم چه‌کار کنم؟ روزها خیلی زود می‌گذرد و وقت نمی‌کنم هیچ کدام از کارهایم را انجام دهم.»

Scanned with CamScanner

این حرف‌ها را آقای نجاتی با خودش می‌گفت:

آقای نجاتی از کودکی طبیعت را خیلی دوست داشت.

برای همین تصمیم گرفت در مزرعه‌یِ بزرگی که داشت، کشاورزی کند. او گاهی در مزرعه، گندم و گاهی سیب‌زمینی می‌کاشت.

با شادی در مزرعه بذر می‌پاشید و آبیاری می‌کرد. اما هیچ‌گاه مزرعه‌اش محصول نداشت. با این که تمام کارهایِ لازم را انجام می‌داد، یک مشکلِ بزرگ داشت.

او هیچ کدام از این کارها را به موقع انجام نمی‌داد.

Scanned with CamScanner

خانواده‌یِ موش‌کور که در مزرعه‌یِ آقای نجاتی زندگی می‌کردند هم متوجه این وضع شده بودند.

یک بار سیب‌زمینی‌هایِ مزرعه به خاطرِ اینکه زود کاشته شده بودند، یخ زدند. خانمِ موشِ‌کور با دلسوزی به همسرش گفت: «نمی‌دانم چرا هیچ کس به آقای نجاتی برنامه‌ریزی یاد نمی‌دهد؟ آه! بیچاره خانواده‌اش! چطور این زمستان را می‌گذرانند؟»

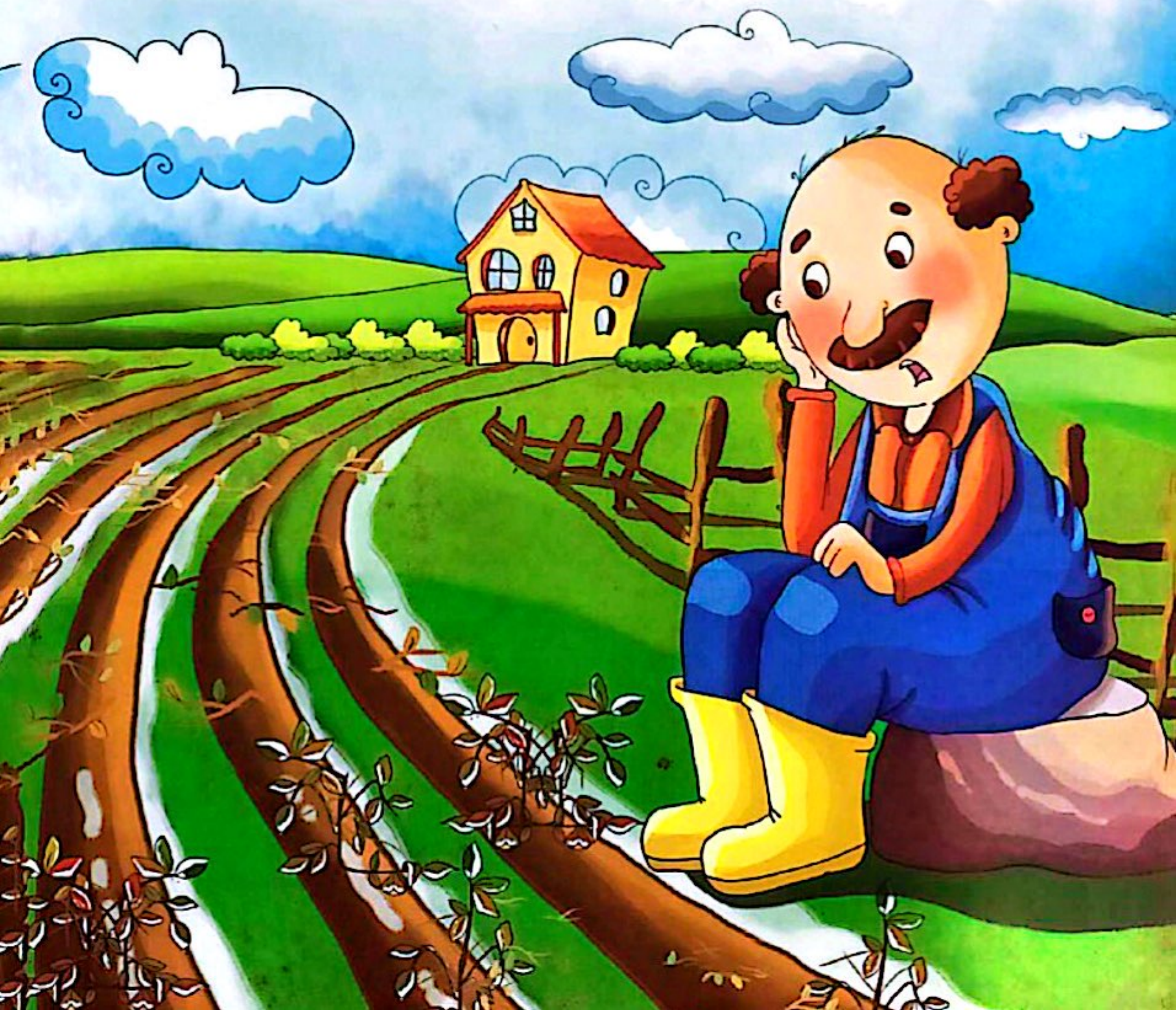

Scanned with CamScanner

آقای موش‌کور در حالی که به فکر فرو رفته بود، گفت: «حق با توست! اگر برای کارهایش برنامه‌ریزی داشته باشد و بداند که در هر ماه چه کاری باید انجام دهد، نه دیر می‌کند و نه زودتر از موقع، کاری را انجام می‌دهد. کاش می‌توانستم به خانه‌اش بروم و درباره‌ی برنامه‌ریزی با او صحبت کنم!»

خانم موش‌کور گفت: «فکر خوبی است! اما ممکن است از این که ببیند موشی به خانه‌اش آمده تا با او حرف بزند، بترسد. شاید بهتر است فردا در مزرعه هنگامی که مشغولِ کار کردن است، این کار را انجام بدهی.» آقای موش‌کور سری تکان داد و گفت: «فکر خوبی است!»

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

اعضای خانواده‌یِ موش‌کور منظّم بودند و برای زندگیِ خود برنامه داشتند.

زمانِ خوابیدن و بیدار شدن، صبحانه، ناهار و شام خوردن‌شان، انجامِ کارهای خانه و ... همیشه سَرِ وقت و منظّم بود.

هر وقت قرار بود به جایی بروند، دُرُست سَرِ موقع می‌رسیدند و هیچ کس را منتظر نمی‌گذاشتند.

از این رو، تصمیم گرفتند تا به آقای نجاتی هم برنامه‌ریزی را بیاموزند.

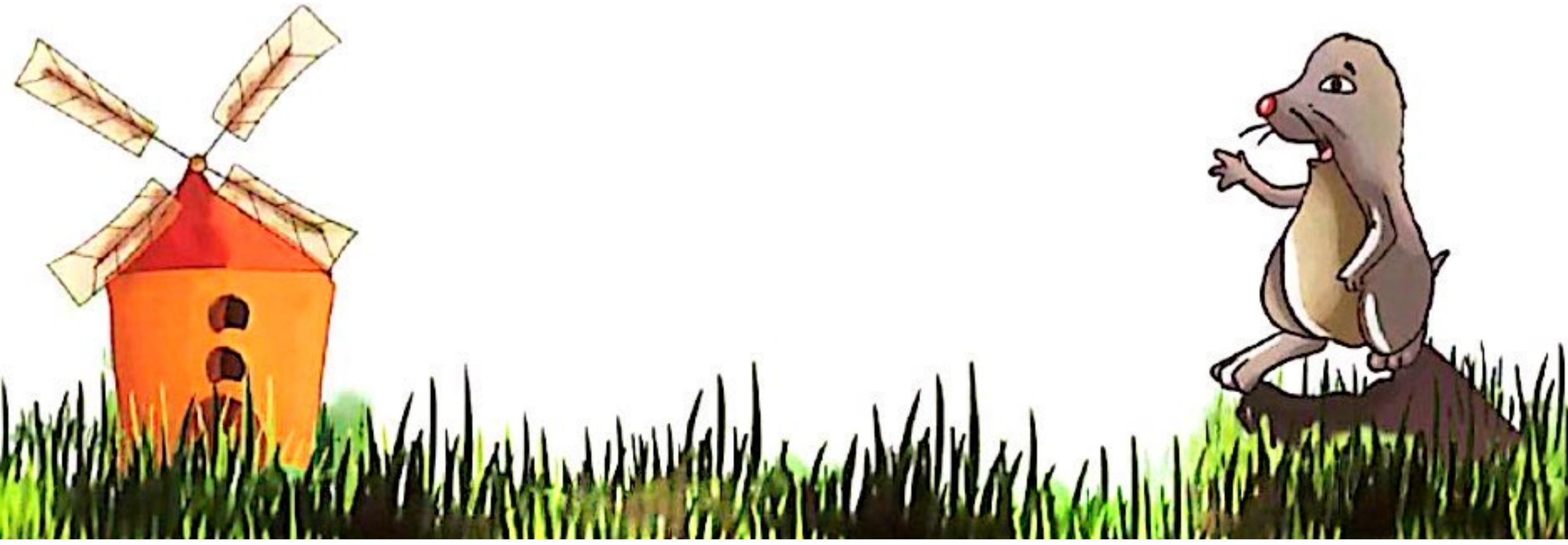

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

فردای آن روز، آقای نجاتی بعدازظهر به مزرعه آمد. از چهره‌اش پیدا بود که بی‌خواب و خسته است.

آقای موش‌کور پیش خودش فکر کرد، بی‌شک خیلی دیر خوابیده و ظهر هم نخوابیده است؛ عادت ناپسندی که بسیاری از مردم دارند.

چند دقیقه بعد خانواده‌ی آقای نجاتی هم چنگک به دست برای شُخم زدنِ مزرعه آمدند.

موش‌کور گوشه‌ای پنهان‌شده‌بود و منتظر بود تا در فرصتی مناسب، پیشِ آقای نجاتی برود.

Scanned with CamScanner

وقتی آقای نجاتی می‌خواست برای استراحت زیرِ سایه‌یِ درخت برود، موش کور او را صدا کرد: «سلام! سلام همسایه!»، آقای نجاتی، نگاهی به دور و برش انداخت. کسی را ندید. وقتی خوب دقت کرد، متوجه شد که صدا از میانِ بوته‌ها است و موش کور را دید.

Scanned with CamScanner

یک‌باره از جا پرید و با صدای بلند گفت:

«چی می‌بینم؟ موش‌کوری که حرف می‌زند!»

موش‌کور گفت: «لطفاً آرام باشید! من همسایه‌ی شما هستم.

اگر ممکن است چند دقیقه به حرفم گوش کنید. آمده‌ام تا به

شما کمک کنم.»

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

آقای نجاتی که چشمانش گرد شده بود، پرسید: «شما؟ شما می‌خواهی به من کمک کنی؟ چرا؟ چه کمکی؟»

موش‌کور گفت:

«همسایه‌یِ عزیز! سال‌ها است که در مزرعه‌ی شما زندگی می‌کنم و می‌دانم که چقدر کشاورزی را دوست دارید و چقدر زحمت می‌کشید. اگر اجازه بدهید امشب به منزل شما می‌آیم تا در این باره با هم صحبت کنیم.»

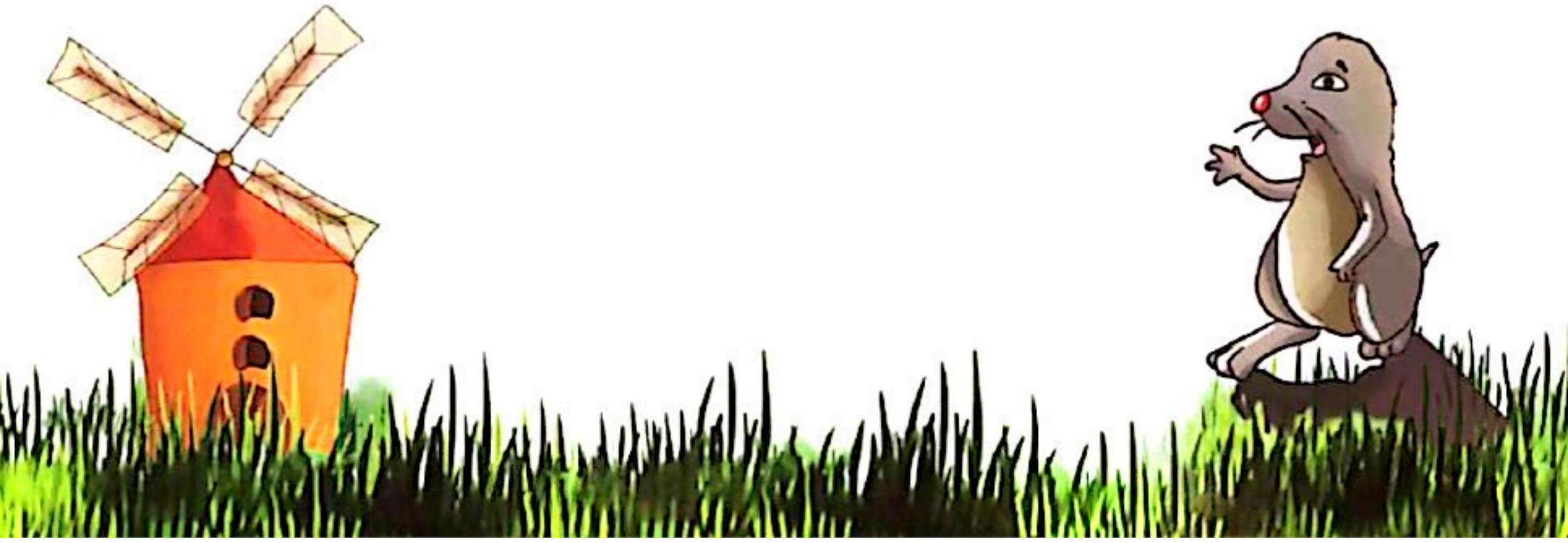

Scanned with CamScanner

آن شب موش‌کور به
خانه‌یِ آقای نجاتی رفت.
او آهی کشید و گفت: «می‌بینی؟
کارِ من هیچ نتیجه‌ای ندارد!» موش‌کور گفت: «به خاطر
همین است که می‌خواهم به شما کمک کنم.
شما برای انجامِ کارهایتان
زمانِ مناسب را انتخاب
نمی‌کنید.

Scanned with CamScanner

اگر برنامه‌ریزی داشته باشید و یاد بگیرید هر کار را دُرُست سَرِوقتِ خودش انجام بدهید، حتماً موفق می‌شوید.»

آقای نجاتی پرسید: «برنامه‌ریزی؟ متوجّه نمی‌شوم!»

آقای موش‌کور برنامه‌ریزیِ روزانه و سالانه را به او آموخت. آقای نجاتی بسیار خوشحال شد و قول داد با تلاش فراوان برنامه‌ریزی کند و به برنامه‌اش به درستی عمل نماید.

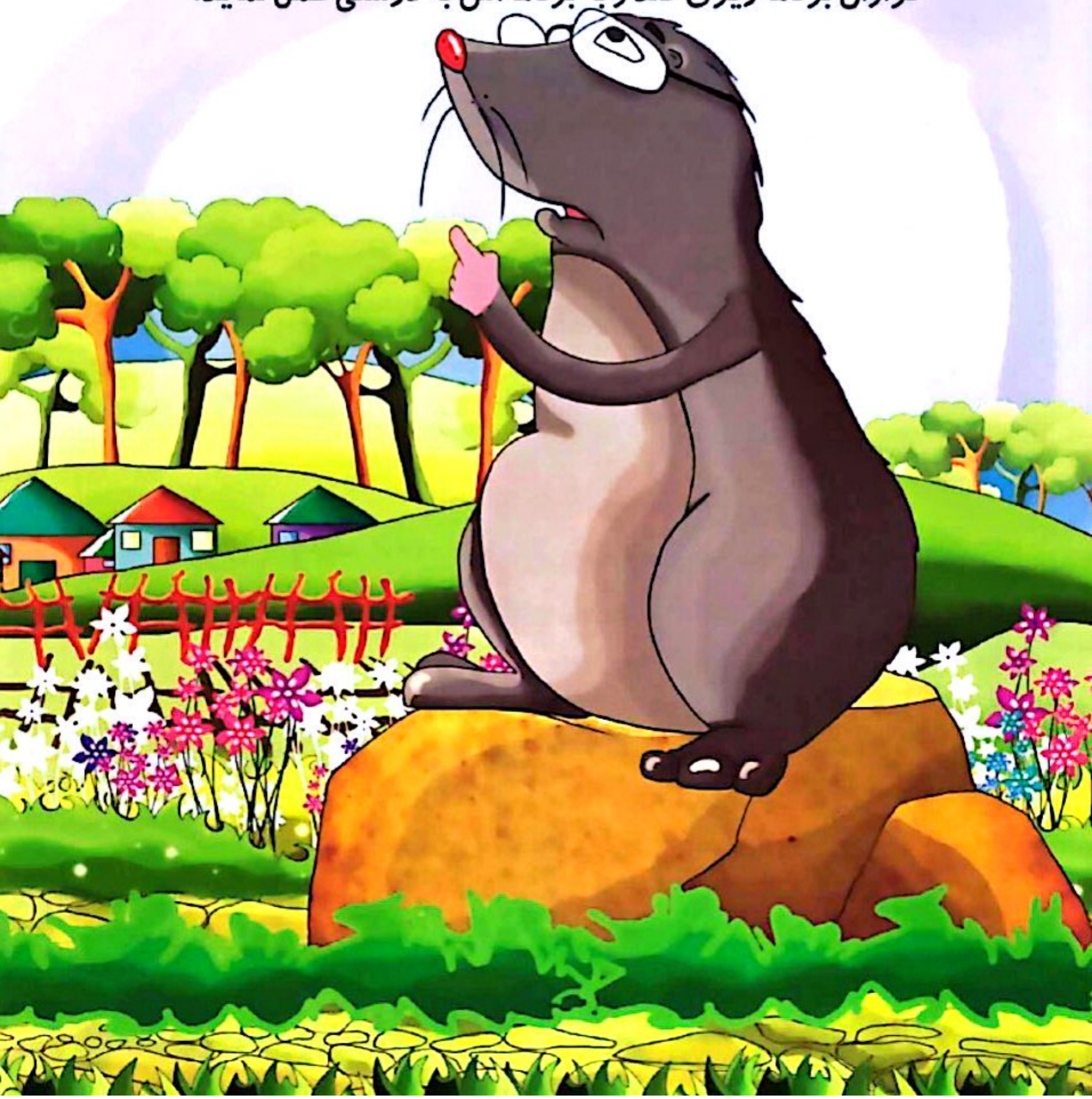

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

سالِ بعد، مزرعه‌یِ آقای نجاتی محصول خیلی خوبی داشت.

آقای نجاتی هیچ گاه محبّتِ آقای موش کور را فراموش نکرد و همیشه به یاد داشت که از محصولات سرسبز و پربرکتِ مزرعه، سهمی در اختیار آقای موش‌کور و خانواده‌اش بگذارد تا به این ترتیب از او قدردانی کند.

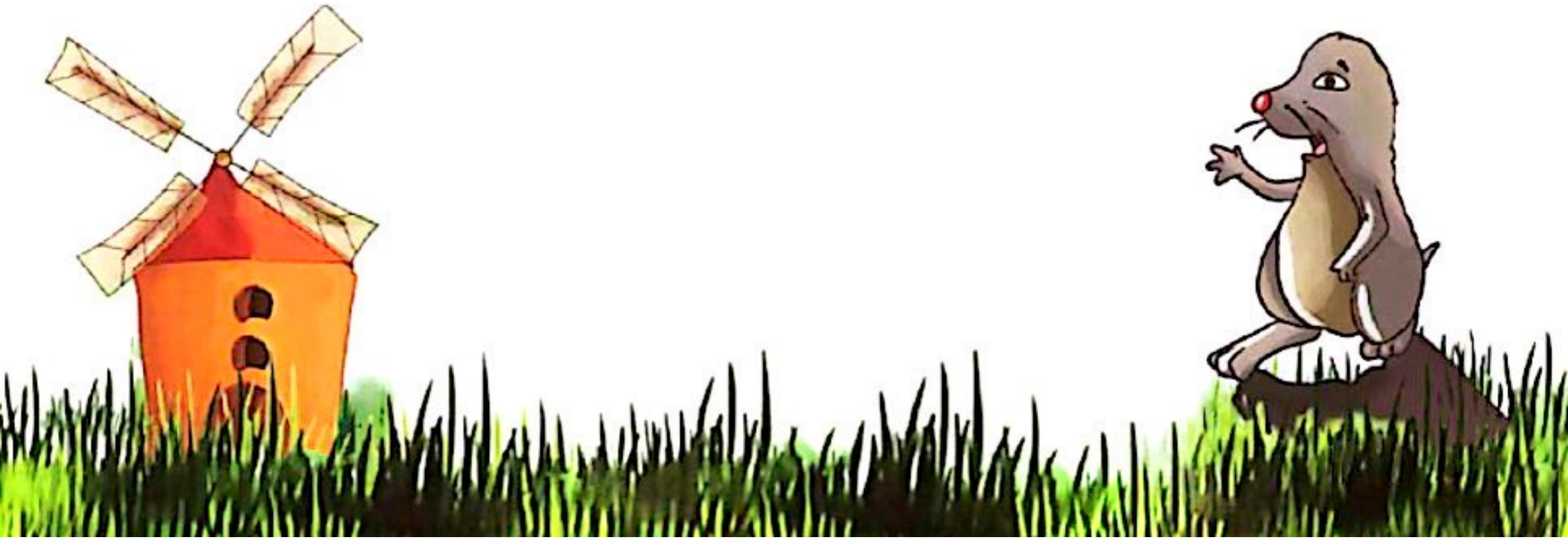

Scanned with CamScanner